



کاوس کیانی

استراتژیِ امروزِ ما چیست؟

موضوع : اصلاح، انقلاب، مبارزه برای رهایی

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● با توجه به این که، ما به عنوان پیروان شریعتی، هم روش اصلاح اصلاح طلبان حکومتی را نفی می‌کنیم، و هم در شرایط فعلی به دنبال انقلاب نیستیم، استراتژی و روش ما برای تغییر، دقیقاً چیست؟

● بله. ما روش اصلاح طلبان را نفی می‌کنیم. به خاطر این که، اصلاح طلبان بیست سال فرصت داشتند که کاری بکنند، اما نکردند! آدمِ عاقل پس از بیست سال، بارِ دیگر چنین اشتباهی را مرتکب نمی‌شود. شما در ادامه گفتید: "... و هم در شرایطِ فعلی، به دنبال انقلاب نیستیم!..." ". خب! بستگی دارد که شما انقلاب را چی معنا کنید. انقلاب یعنی یک تحول عمیق و بنیادی، یعنی تحولِ رادیکال، نه این که، خانه از پای‌بست ویران است، خواجه در بندِ نقشِ ایوان است! مثلاً حالا پس از برجام، ما چهارتا، شش تا، هواپیما خریدیم، و سه چهار روزِ دیگه قرار است وارد شود، پس حالا دیگه همه‌ی مشکلاتِ کشور حل شده است! به حاملانِ چنین تفکری می‌گویند رفرمیست، و ما رفرمیست نیستیم.

● ببینید! گاه شما انقلاب را به معنای مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی می‌گیرید، یعنی چند تا روشنفکرِ مبارز، مثل مبارزانِ مجاهد و مارکسیست، حرکت می‌کنند، و می‌خواهند با ترور کارِ مبارزه را پیش ببرند، و به این حرکت می‌گوئید انقلاب! و ما آن را نفی می‌کنیم. و گاه شما انقلاب را به معنای یک تحولِ زیربنایی در جامعه می‌گیرید، آن هم با حرکتی مردمی، در آن صورت، آری! ما به دنبال انقلاب هستیم.

● از نظر ما، انقلاب کار توده‌هاست، و به ما روشنفکران ربطی ندارد. یعنی یک "انتخاب" روشنفکری نیست. رسالت ما روشنفکران، دعوت مردم به "مبارزه برای رهایی" است، با دعوت آنان به کار حزبی، به کار متشکل، با ایجاد نهادها، سندیکاها، اتحادیه‌ها، برای جمع شدن نیروها، و اتحاد با هم، و مبارزه در کنار هم. اما این که بخواهند چه کار کنند، بخواهند اصلاحات کنند، یا انقلاب کنند، اصلاً به من روشنفکر ربطی ندارد، من تعیین نمی‌کنم، و در حقیقت، "شرایط جامعه" است که تعیین‌کننده‌ی "نوع مبارزه" است.

● اگر بخواهم در چارچوب یک بینش قرآنی و انقلابی حرف بزنم، انقلاب کار توده‌هاست! ليقوم الناس بالقسط. و اگر قسط را، به معنای تحقق برابری بنیادی بگیریم، که عبارت است از، "اجتماعی کردن قدرت، ثروت، و معرفت"، انجام این رسالت، کار توده‌هاست. و آنانند که تصمیم می‌گیرند چگونه این امر را پیش ببرند!

● و تاریخ نشان می‌دهد که، توده در آغاز با اعتراض شروع می‌کند، و آرام آرام پیش می‌رود، و در ابتدا، به دنبال اصلاحات است، و همان اول، اسلحه دست نمی‌گیرد، و حمله‌ی مسلحانه نمی‌کند! آری! توده به دنبال "مطالبه‌ی خود" است، نه "آزادی"، و به دنبال "اصلاحات" است، نه "انقلاب"!

● پس، از نظر من، انقلاب کار توده‌هاست! اما توده، در آغاز، با اصلاحات شروع می‌کند. دولت‌های اصلاح‌ناپذیر هستند که مبارزه‌ی اصلاحی مردم را به خشونت می‌کشانند. جامعه نیازمند اصلاح مداوم است، و وقتی اصلاحات انجام نمی‌شود، جامعه به جایی می‌رسد که، دیگر اصلاحات چاره‌ساز نیست، و زمان انقلاب فرا می‌رسد، و انقلاب جبراً "رخ" می‌دهد، پس انقلاب یک "رخداد" است! نه یک استراتژی انتخابی!

● در حقیقت، مردم انقلاب نمی‌کنند، حکومت‌ها هستند که انقلاب می‌کنند! آری! شاه بود که انقلاب کرد! و به تعبیر مهندس بازرگان، رهبر آغازگر انقلاب خود شاه بود! اگر از اول، در بخش سیاسی، به جای ایجاد انسداد سیاسی، با اصلاحات تدریجی، فضای باز سیاسی ایجاد می‌کرد، انقلابی رخ نمی‌داد، و اکنون ما به اینجا نمی‌رسیدیم، و در جهان مدرن، اسیر این ارتجاع هولناک نمی‌شدیم!

● هر حکومتی باید خودش را مدام اصلاح کند، و اگر نکرد، و این اصلاحات ضروری بر روی هم انباشته شد، در نهایت، روزی از روزها، کمیت به کیفیت تبدیل شده، و "نیاز" به "اصلاح"، به "اجبار" به "انقلاب"، تبدیل می‌شود. و یک "اصلاح‌گر"، به ضرورت و اجبار، یک "انقلابی" خواهد شد!

● آن زمان که آب در ظرفی در حال جوشیدن است، اگر شما در ظرف را ببندید، و هیچ جای خروجی نگذارید، و انسداد ایجاد کنید، انفجار رخ می‌دهد. انقلاب، درست به همین معنا است، یعنی انفجار! و در کشوری که، حاکمیتی از روی بی‌شعوری، اصلاحات نکرد، فضای فرهنگی و سیاسی را باز نگذاشت، انسداد ایجاد کرد، و فضای تنفس نیز برای مردم نگذاشت، انفجار رخ می‌دهد، انقلاب می‌شود!

● این انفجار، کار این ظرف نیست، و آن شعله‌ی زیر ظرف هم این کار را انجام نداده است. این انفجار یا انقلاب، کار آن "ابله"ی است که، در این ظرف را محکم بسته است، و هر منفذی را نیز پوشانده است، و انسداد ایجاد کرده است. شما در ظرف را باز بگذار، و بعد بگذار، این ظرف، آن قدر بجوشد، تا جان‌اش درآید! هیچ انفجاری در کار نیست!

● شما در جامعه به طور مستمر اصلاحات انجام بدهید، هیچ وقت اعتراضات مردمی به انقلاب کشیده نخواهد شد. چرا ما شاهد هیچ انقلابی در یک کشور دموکراتیک نیستیم؟ به خاطر آن که، آن جامعه، دارای ساز و کار انجام اصلاحات تدریجی است، و به طور مداوم، و در اشکال گوناگون، در حال اصلاح امور است، اصلاحاتی که، خواست مردم یا نیاز جامعه است.

▲ انقلاب سه گانه

● آری! ما خواهان ایجاد تحولاتی اساسی و ریشه‌ای هستیم، تحولاتی که ما آن را "انقلاب" می‌نامیم، اما، انقلابی نه با تفنگ، نه با مبارزه‌ی چریکی، و توسط افرادی چند از روشنفکران، و جدای از توده‌ی مردم، بلکه، یک انقلاب عمیق و همه جانبه، که دارای سه مرحله است.

● ما نیروهای تحول خواه، با توجه با تاریخ مبارزاتی میهن‌مان در ۱۵۰ سال گذشته، که تقریباً همگی آن مبارزات، به نوعی، در پی کسب قدرت بودند، رفته رفته، به این نتیجه رسیدیم که، باید از این روش دست برداریم، و به تحولات عمیق اجتماعی روی بیاوریم.

● آغازگر این گفتمان جدید، درست در اوج غالبیت گفتمان مبارزه‌ی چریکی، چه در داخل کشور، و چه در سطح جهانی، شریعتی، و گفتمان شریعتی بود، که درست در اوج قدرت گفتمان خط‌مشی چریکی در دهه‌ی چهل، راه نوینی را، مطرح کرد، که متأسفانه، توسط سازمان‌های انقلابی آن دوره، پیگیری نشد!

● در نگاه شریعتی، یک انقلابِ اصولی و ماندگار، دارای سه مرحله‌ی اصلی است:

◆ انقلابِ فکری

◆ انقلابِ اجتماعی

◆ انقلابِ سیاسی

✧ انقلابِ فکری

● مرحله‌ی اولِ کارِ مبارزان، یک انقلابِ فکری است، که نیازمندِ وجودِ یک اندیشه‌ی انسانی _ انقلابی، و یک نیروی پیشگامِ سازماندهی‌شده‌ی مسئول، برای انتقالِ این اندیشه‌ی نو به توده‌ی مردم، و جایگزین و عمومی شدنِ این اندیشه در سطحِ جامعه است. و اصلی‌ترین و طولانی‌ترین بخشِ هر تحولِ اجتماعی، همین مرحله‌ی انقلابِ فکری است. و بیش‌ترین مسئولیت‌ها در این دوره، بر عهده‌ی روشنفکرانِ مبارز است، که پلِ انتقالِ این خودآگاهی، از متفکرانِ این انقلابِ فکری، به توده‌ی مردم، هستند.

✧ انقلاب اجتماعی

● مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی انقلاب اجتماعی است. و انقلاب اجتماعی، به این معناست که: آن اندیشه‌های انقلابی، که امری ذهنی است، از ذهن مردم، به عینیت جامعه، وارد شود. یعنی آن تحولات و تغییرات فکری ایجاد شده در مردم، در تمام اندام جامعه، حضوری مشخص و عینی پیدا کند، و این حضور، در تمامی عرصه‌های فرهنگی، هنری، و نهادی، قابل مشاهده باشد، که اوج این انقلاب اجتماعی: نهادسازی، سازمان‌یابی، و متشکل شدن مردم، در نهادها، انجمن‌ها، سازمان‌ها، اتحادیه‌ها، و احزاب مردمی است.

✧ انقلاب سیاسی

● و مرحله‌ی سوم، انقلاب سیاسی است. آخرین مرحله و ضربه‌ی نهایی به نظام حاکم استبدادی است، و به تعبیری، لگد آخر به این ساختار از قبل محکوم شده توسط مردم است. و گامی است برای "تحقق" قانونی آن خواسته‌هایی که، در مرحله‌ی اول "مطرح"، و در مرحله‌ی دوم "پذیرفته" شده است. هر چند که متاسفانه، ما هنوز هم، قادر به تحقق چنین روند اصولی، در تحولات اجتماعی خودمان، نیستیم.

● در همین رابطه است که، رسالتِ روشنفکران هم، دارای سه مولفه است: اول، "خودآگاهی‌بخشی"، در مرحله‌ی انقلابِ فکری، با انتقالِ اندیشه‌های انسانی _ انقلابی، از متفکرانِ برجسته به مردم. دوم، "سازمان‌بخشی"، در مرحله‌ی انقلابِ اجتماعی، با دعوتِ مردم به سازمان‌یابی، و همیاریِ فکری و تشکیلاتی با آنان، در تحققِ امرِ سازمان‌یابی توسطِ خودشان. و سوم، "آزادی‌بخشی"، در مرحله‌ی انقلابِ سیاسی، با شرکتِ در مبارزه، حضورِ در کنارِ مردم، همراهِ با آنان، گامی جلوتر از آنان، اما، دست در دستِ آنان، با "پیش‌گامی" و همراهی، و نه "پیش‌تازی" و فاصله گرفتن از توده‌ها، و به نمایندگیِ آنان، اقدامِ به انقلاب کردن! که نتیجه‌اش، جز یک حکومتِ دیکتاتوری، و در نهایت توتالیتَر، نیست!

● پس اگر خواهیم، رسالتِ روشنفکرانِ مبارز را، در اندیشه‌ی شریعتی، فرموله کنیم، این رسالتِ سه مولفه‌ای هر روشنفکرِ مسئولِ مبارزی، عبارت است از:

◆ خودآگاهی‌بخشی

◆ سازمان‌بخشی

◆ آزادی‌بخشی

▲ وضعیت کنونی ما

● مرحله‌ی اول، که یک "انقلاب فکری" است، تا حدِ موردِ نیازِ امروزِ ما، توسطِ شریعتی، و دیگرِ روشنفکران، انجام شده است، و در ضمن، مردمِ ما نیز، با زیستنِ چهل ساله، در فضای این حکومتِ تمامیت‌گرای سوپر ارتجاعی، به "خودآگاهی ملی" و "خودآگاهی اجتماعی" ی لازم، برای رفتنِ به سوی یک جامعه‌ی سکولار دموکرات، رسیده‌اند، هر چند که متأسفانه، هنوز هم، اکثریتِ شان، فاقدِ آن "خودآگاهی انسانی" ی رهایی‌بخش‌اند!

● پس، به نظرِ من، اکنون آن مرحله‌ی "انقلاب فکری"، در جامعه‌ی ما، البته در حدِ ضروری برای یک تحولِ سکولار دموکراتیک، صورت گرفته است، و شهروندانِ ایرانی، به آن "خودآگاهی اجتماعی" و "خودآگاهی ملی" ی نسبی رسیده‌اند. البته، نه به آن معنای ذهنی و هیپروتی "خودآگاهی"، که در ذهنِ برخی از روشنفکرانِ ذهنیِ ما وجود دارد، به آن معنا که، همه‌ی افرادِ جامعه، باید فیلسوف شده باشند!! بلکه، تنها در این حد که، ما، آن بخشِ "خودآگاه، فعال، و فداکار" جامعه، بدانیم که: جایگاهِ مان کجاست؟ و در کجای این جامعه‌ی ناموزون، و آن جهانِ مدرن، ایستاده‌ایم.

● آری! آن "خودآگاهی اجتماعی" و آن "خودآگاهی ملی"، که شریعتی می‌گفت، به این معناست: درکِ چگونه استثمار شدن، درکِ چراییِ جایگاهِ فرودستیِ خویش در جامعه، و درکِ جایگاهِ حقیرِ ما در جامعه‌ی جهانی، و نه دانستنِ مکتبِ مارکسیسم، و دیگر مقولاتِ روشنفکری! و البته آنچه که هنوز توده‌ی ما نیازمندِ آن است، "خودآگاهی انسانی" است، که در این مردابِ کنونی ممکن نیست، و نیازمندِ بسترِ مناسبی است برای سر زدنِ آن خودآگاهی، و آن بسترِ مناسب، بستری است برخوردار از آزادی و برابری.

● اکنون ما، پس از پنج دهه کارِ فکریِ گسترده، و نیز کسبِ تجربه‌ای "فاجعه‌بار" اما "دوران‌ساز" از یک حکومتِ مذهبی ارتجاعی، مرحله‌ی "انقلابِ فکری"، در آن معنای محدود و نازلِ آن، و تا آن حدی که در این مردابِ حکومتِ ارتجاعی ممکن است را، طی کرده‌ایم، و در آستانه‌ی مرحله‌ی "انقلابِ اجتماعی" هستیم، مرحله‌ی بردنِ آن ایده‌ها، به کلِ اندامِ جامعه، و نهادینه کردنِ آن، با ایجادِ نهادهای مدنی.

● اکنون، با توجه به آن که، آن "انقلابِ فکری"، به طورِ نسبی، تحقق یافته است، مرحله‌ی دومِ انقلاب، که مرحله‌ی "انقلابِ اجتماعی" است، آغاز شده است. حال باید، همان فکرِ نو، با شکل‌گیریِ نهادهای مدنی، اتحادیه‌ها، سندیکاها، و احزاب،

نهادینه شود، و این تحول فکری، از صورت فردی، به یک تحول اجتماعی و فرهنگی تبدیل شود، و به مثابه‌ی بخشی از فرهنگ شهروندی و ملی هر ایرانی درآید.

● آری! راه اصولی، یک "انقلاب اجتماعی" است، که مردم به این نتیجه برسند که، باید نهادینه شوند، و بعد باهم متحد شوند، و با قدرت مطالباتشان را از دولت بخواهند. اگر انجام داد، چه بهتر، و اگر نپذیرفت، نافرمانی مدنی را شروع کنند، و پیش بروند، بعد مبارزه خودش راه را نشان می‌دهد: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**. شما حرکت را شروع کنید، اتحادیه بزنید، سندیکا بزنید، بعد مبارزه خودش راه را به شما نشان خواهد داد.

● و در مرحله‌ی بعد، با همیاری و همکاری این نهادهای مدنی، و اتحاد سیاسی آنان حول یک آلترناتیو ملی، و یا یک جنبش مطالبه‌گری ملی، به سوی یک "تحول سیاسی"، و در صورت مقاومت حاکمیت استبدادی، به سوی یک "انقلاب سیاسی"، حرکت کنیم.

● از دید من، یک انقلاب اصولی، سیری است متشکل از این سه مرحله: انقلاب فکری، انقلاب اجتماعی، انقلاب سیاسی. اما فاجعه آن است که، رژیم ضد مردمی جمهوری فقهاتی، مانع تحقق مرحله‌ی انقلاب اجتماعی است، و با شدت تمام به دنبال

نابودی نهادهای مدنی است، و ما ناخواسته داریم به سمت یک انقلاب سیاسی زود هنگام پیش می‌رویم. و این وضعیت، برای مبارزان آگاه، سخت نگران‌کننده است.

● ما نه با روش مبارزه‌ی مسلحانه‌ی چریکی موافقیم، و نه با روش اصلاح‌طلبان حکومتی، که هر چند سال در میان می‌آیند و یک رای می‌دهند، و مثلاً آقای رئیسی را رد می‌کنند!! آنان بیست سال پیش، در پی رد کردن ناطق نوری بودند، و امروز، در مسیر رشد و تکامل اصلاح‌طلبی!!، به جایی رسیدند که، باید آقای رئیسی را رد کنند! و احتمالاً، در دور بعدی، باید ابوبکر بغدادی را رد کنند!!

● از نظر من، رسالت مبارزاتی هر روشنفکر، "مبارزه برای رهایی" است، و روش مبارزه بستگی به شرایط جامعه دارد، و از روش "اصلاح" تا "انقلاب" در نوسان است. و یک انتخاب دل‌خواهانه‌ی پیشینی نیست! و در طول مبارزه نیز، در حال تغییر و تحول است.

● ملت ایران امروز دل‌سرد است، و توان حرکت ندارد. روشنفکران نیز ملت را رها کرده و مقاله‌نویس شده‌اند، و تعهد مبارزاتی و اجتماعی‌شان را به فراموشی سپرده‌اند. یکی می‌گفت آنان روزی سیصد مقاله می‌نویسند!! آن هم در زمانی که مردم نان ندارند بخورند، وقت ندارند دو ساعت نفس بکشند، چه برسد به خواندن حتی یک مقاله!

● دست بردار جناب! برو دنبال راه حل باش! نجات این ملت سازمان‌دهی است، اعتراضات مدنی است، مطالبه‌محوری است. تو که شعار نهادسازی و سازمان‌دهی می‌دهی، قدم هم بردار! تنها مقاله ننویس! و به رسالت سه‌گانه‌ی روشنفکری خویش، که "خودآگاهی‌بخشی، سازمان‌بخشی، و آزادی‌بخشی" است، بازگرد!

● ای روشنفکران! ای روشنفکران خط شریعتی! برخیزید! قدم بردارید، کاری بکنید، بس است حرف و حرف و حرف! از بس این مقالات را خواندیم، حالمان به هم خورده است! شما چی دوست دارید؟ چه غذایی را دوست دارید؟ قورمه سبزی؟ یک هفته بخورید، حالتان به هم می‌خورد! ما هم درباره‌ی مقاله‌های شما همین احساس تهوع را داریم! هر مقاله‌ای باشد.

● از بس شما مقاله نوشتید و ما خواندیم، حالِمان بد شده است، و دیگر با دیدنِ مقالاتِ هیپروتیِ شما، حالتِ تهوع به ما دست می‌دهد! برای من مقاله مساوی است با تهوع! گرچه ناچارم بعضی را بخوانم و بالا بیاورم، اما ناچاراً باید بخوانم! اما مردم این کار را نمی‌کنند، و رفته رفته شما را طرد می‌کنند، و آنگاه، توده‌ی بی‌روشنفکر، وقتی بر سرِ دو راهی قرار گیرد، حتماً و ضرورتاً، راهِ خوبی را نخواهد رفت.

▲ نقدِ یک تاکتیکِ مبارزاتی

● اکنون مایلم نقدی کنم از یک تاکتیکِ مبارزاتی، که امروزه به عنوانِ شکلی از مبارزه‌ی با رژیم، در زندان‌ها آغاز شده است، و آن تاکتیک، اعتصابِ غذای زندانیان تا پای جان برای آزادی و یا انجامِ یک خواسته است. یکی امروز اعتصابِ غذا می‌کند، سه روز بعد یکی دیگه، و هفته‌ی بعد یکی دیگه! بعد ما در شبکه‌های اجتماعی به آن می‌پردازیم، و هی طوفانِ توییتری ایجاد می‌کنیم، و کم کم دیگر متوجه هم نیستیم که مبارزه‌ی اصلی فراموش شده است!

● اکنون نیاز جنبش ما فراتر از این مسائل است. کم کم داریم بازیچه‌ی دست رژیم می‌شویم! باید به خود آئیم، و بازیچه نشویم، که هر دفعه یکی اعتصاب غذا کند، و همه به دنبال نجات او باشیم. این خطمشی اعتصاب غذای زندانیان دیگر جواب نمی‌دهد، و روشنفکران زندانی باید به این روش مبارزاتی پایان دهند، و بدانند که، نیروهای اطلاعاتی، با این روش، عملاً مردم را سر کار گذاشته‌اند!

● این روش مبارزه، که در زمان دیگری می‌توانست روش کارسازی باشد، امروز دیگر جواب نمی‌دهد، چون مردم حمایت نمی‌کنند، کاری نمی‌کنند، قدمی بر نمی‌دارند، نمی‌روند جلوی زندان اوین جمع شوند و خواستار آزادی زندانیان شوند. پس بهتر آن است که دیگر، زندانیان مبارز هم، از این روش مبارزه، دست بردارند. ما باید به مسائل و روش‌های کلان‌تری فکر کنیم.



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : تیر ۹۸

کانون آرمان شریعتی

